

## تحلیل و بررسی اندیشه ساعت ساز لاهوتی

عبدالرسول عبودیت



### چکیده

اندیشه ساعت ساز لاهوتی یا خدای ساعت ساز تصویری نادرست از خدا است که از دیرباز کم و بیش در ذهن بشر وجود داشته است و در دو سده اخیر، به دنبال نظریات جدید علمی، رواج یافته است. در این مقاله این اندیشه بررسی می‌شود. بدین منظور، ابتدا ساعت ساز لاهوتی تصویر شده است و سپس با توضیح دقیق استدلالی که به چنین تصویری منجر شده و تحلیل آن و بررسی مقدمات آن نشان داده شده است که این استدلال، که از نوع تمثیل است منطقاً عقیم است و به اصطلاح قیاسی است مع الفارق و بنابراین نتیجه‌ای که از آن گرفته شده است عقلاً قابل قبول نیست.

### کلید واژه‌ها

ساعت‌ساز لاهوتی، حرکت جوهری، صورت و ماده، فاعل، معد، خدا.

### ۱. ساعت‌ساز لاهوتی

مقصود از ساعت‌ساز لاهوتی خدایی است که سازنده جهان طبیعت است ولی در آن مداخله و فعالیتی ندارد. در این تصویر، خداوند، در آغاز خلقت، طبیعت را خلق کرده است و آن را آنچنان خلق کرده است که از آن به بعد با نظام طبیعی ماشین‌واری، همچون ساعتی دقیق، به طور خودکار کار می‌کند و از این رو، پس از آغاز خلقت برای فعالیت خداوند در طبیعت جایی وجود ندارد. پس ساعت‌ساز لاهوتی خدایی است که فعالیت او در طبیعت منحصر است به ساختن طبیعت و به کار انداختن آن در آغاز خلقت و نمی‌تواند فعالیتی مستمر در طبیعت داشته باشد. بسیاری از دانشمندان غرب و به تبع آنها بسیاری از مشتغلان به فلسفه و علم در دو سده اخیر در مغرب زمین چنین تصویری از خداوند در ذهن دارند.<sup>۱</sup>

علت پدید آمدن این تصویر، «ماشین جهان» نیوتن است. ماشین جهان تصویری است که نیوتن از جهان طبیعت داد. نیوتن بر اساس سه اصل مشهور خود، یعنی اصل کتختی، اصل کنش و واکنش و اصل تأثیر نیرو در شتاب، قانون گرانش یا جاذبه عمومی را ارائه کرد که از کوچکترین ذره موجود در آزمایشگاه تا بزرگترین و دورترین سیارات را شامل می‌شد و بالاخره با تکیه بر اصول نامبرده و قانون گرانش عمومی قوانینی را در مکانیک به دست داد که اولاً، رفتارهای متنوع انواع پدیده‌های جسمانی را توجیه می‌کردند؛ مثلاً، اینکه چرا ماه به دور زمین و زمین به دور خورشید می‌گردد و هیچیک در دیگری سقوط نمی‌کند، اینکه چرا اجسام به زمین سقوط می‌کنند، اینکه چرا کره زمین در دو قطب فرورفتگی و در استوا برجستگی دارد و کاملاً کروی شکل نیست، اینکه چرا جزر و مد وجود دارد و امثال ذلک، همه با این قوانین و اصول قابل توجیه بودند، و ثانیاً، مهم‌تر اینکه، این قوانین به زبان ریاضی و در قالب فرمول‌های دقیق کمی بیان شده بودند که امکان این امر را فراهم می‌آورد که بتوان رفتار گذشته و آینده هر یک از پدیده‌ها را بر اساس وضع کنونی آنها به دقت پیش‌بینی کرد، درست همان گونه که رفتار ماشینی خودکار یا ساعتی دقیق را می‌توان به دقت پیش‌بینی کرد. بدین ترتیب، کشف این قوانین سبب شد که طبیعت

در ذهن دانشمندان همچون ماشینی خودکار یا ساعتی دقیق تصویر شود. این تصویر در ذهن دانشمندان قیاسی به همراه داشت:

طبیعت همچون ماشینی خودکار یا ساعتی دقیق است؛ ماشین خودکار یا ساعت دقیق فقط برای ساخته شدن و به کار افتادن به صنعتگر یا ساعت‌ساز محتاج است و پس از آن مستقلاً باقی است و مستقلاً کار می‌کند و به فعالیت و دخالت مستمر سازنده‌اش نیازمند نیست. که نتیجه این قیاس چنین بود:

طبیعت هم فقط برای ساخته شدن و به کار افتادن به خداوند محتاج است و از آن پس مستقلاً باقی است و کار می‌کند و نیازمند به مداخله و فعالیت مستمر خداوند در آن نیست.

پس طبیعت همانند ماشین یا ساعت است (ماشین جهان) و خداوند هم همانند صنعتگر یا ساعت‌ساز است، با این تفاوت که ماشین یا ساعتی که صنعتگر یا ساعت‌ساز انسانی ساخته است پس از مدتی باید مجدداً کوک شود، اما ماشین یا ساعتی که خداوند ساخته است پس از کوک کردن اولیه برای همیشه به کار خود ادامه می‌دهد. بنابراین، ساعت‌ساز لاهوتی استنباط فلسفی دانشمندان از ماشین جهان نیوتن است که خود برخاسته از اصول و قوانین مکانیک نیوتن است.

## ۲. استدلال بر ساعت‌ساز لاهوتی

استدلالی که منجر به اعتقاد به ساعت‌ساز لاهوتی شده است، در حقیقت، از نوع قیاس تشبیه است که در منطق کلاسیک به آن «تمثیل»<sup>۱</sup> می‌گویند. به اختصار، در این نوع قیاس، حکم یکی از دو شیء مشابه، صرفاً به دلیل مشابهتشان، به دیگری تعمیم داده می‌شود. فرض کنید حسن انسانی خونسرد و بردبار باشد و فرض کنید که رضا، برادر دوقلوی او، از جهت شکل و رنگ و اندازه شبیه او باشد. حال اگر قیاسی به این شکل ترتیب دهیم: «رضا از جهت سن و شکل و رنگ و اندازه و نسبت خانوادگی شبیه حسن است؛ حسن انسانی خونسرد و بردبار است» و نتیجه بگیریم: «رضا هم انسانی خونسرد و بردبار است»، چنین قیاسی قیاس تشبیه است.

در حقیقت، مضمون قیاس مزبور این است: چون حسن و رضا از جهت سن و شکل و رنگ و اندازه و نسبت خانوادگی مشابه‌اند، از جهت خونسردی و بردباری نیز مشابه‌اند؛ به تعبیر کلی، چون A و B از جهت X مشابه یکدیگرند و A واجد صفت Y است پس B هم واجد این صفت است؛ یعنی، از جهت Y هم مشابه‌اند.

قیاس تشبیه از دیدگاه منطقی معتبر نیست؛ یعنی، نمی‌توان یقین داشت که هر قیاس تشبیهی ضرورتاً در صورت صدق گزاره‌های به کار رفته در آن، نتیجه‌ای صادق دارد. چه بسا همه گزاره‌های به کار رفته در آن صادق باشند ولی نتیجه‌اش صادق نباشد. آری، اگر X - که در A و B مشترکاً هست - موجب شده باشد که A دارای Y باشد، به یقین نتیجه صادق است و B هم دارای صفت Y خواهد بود؛ زیرا علت وجود Y، یعنی X، همانند A، در B هم هست، و گرنه ممکن است نتیجه کاذب باشد و B صفت Y را دارا نباشد. مثلاً، اگر خونسردی و بردباری حسن معلول سن یا شکل یا رنگ یا اندازه یا نسبت خانوادگی حسن یا معلول ترکیبی از این عوامل باشد، به یقین رضا هم خونسرد و بردبار است؛ زیرا علل و عوامل خونسردی و بردباری، همچون حسن، در او هم هست.

با توجه به آنچه در بالا درباره قیاس تشبیه گفته شد، قیاس خدای ساعت‌ساز نیز منطقاً معتبر نیست. «منطقاً معتبر نیست» به این معناست که حتی اگر گزاره‌های به کار رفته در آن صادق باشند؛ یعنی، اگر جهان طبیعت همانند ساعت باشد، و گرچه ساعت پس از ساخته و کوک شدن به ساعت‌ساز نیازمند نیست، باز نمی‌توان نتیجه گرفت که جهان طبیعت نیز، همانند ساعت، پس از ساخته شدن و به کار افتادن اولیه، به خداوند، که سازنده و به کار اندازنده آن است، نیازمند نیست. آری اگر بتوان ثابت کرد که امر مشترک میان ساعت و طبیعت، و به عبارت دیگر، وجه مشابهت ساعت و طبیعت، سبب بی‌نیازی ساعت از ساعت‌ساز در استمرار وجود و ادامه کار است، در این صورت منطقاً می‌توان نتیجه گرفت که طبیعت هم

در استمرار وجود وادامه کار از خداوند بی‌نیاز است. به تعبیر دیگر، اگر همان ویژگی که ساعت را از ساعت‌ساز در استمرار وجود وادامه کار بی‌نیاز کرده است در طبیعت هم باشد، طبیعت هم در استمرار وجود وادامه کار از خداوند بی‌نیاز خواهد بود. اکنون آیا این ویژگی در طبیعت هم هست؟

#### ۲-۱. ترمیم استدلال

پاسخ بسیاری از دانشمندان مذکور به پرسش بالا مثبت است. به نظر ایشان، ویژگی مذکور همانا عملکرد یکنواخت و ضروری عوامل دخیل در کار ساعت است. عواملی که دخیل در کار ساعت‌اند عملکردشان از قوانین<sup>۳</sup> ثابتی پیروی می‌کند که ناشی از ذات و طبیعت این عوامل است؛ یعنی، وجودشان به گونه‌ای است که خود به خود نمی‌توانند غیر از این عمل کنند؛ به تعبیر فلسفی، این عملکرد برای آنها ضروری است و در نتیجه، یا اصلاً این عوامل موجود نیستند و یا اگر موجودند ممکن نیست جز این عملکردی داشته باشند. پس لازم نیست ساعت‌ساز آنها را به این عملکرد وادارد، بلکه خود به خود بدون دخالت و فعالیت ساعت‌ساز، چنین عملکردی دارند و کار خود را انجام می‌دهند. بنابراین، علت بی‌نیازی این چنینی ساعت از ساعت‌ساز عملکرد یکنواخت و ضروری عواملی است که ساعت را به کار وامی‌دارند. همین ویژگی در عواملی که طبیعت را به کار وامی‌دارند نیز هست. عواملی که طبیعت را به کار وامی‌دارند عملکردشان از قوانین ثابتی پیروی می‌کند که ناشی از ذات و طبیعت آنهاست و طبعاً این عملکرد برای آنها ضروری است و لذا خود به خود این گونه عمل می‌کنند و نیازی نیست که خداوند آنها را به این گونه عملکرد وادارد.<sup>۴</sup> پس طبیعت نیز مانند ساعت، پس از آفرینش و به کار افتادن از سازنده خود، خداوند، بی‌نیاز است.

اگر پاسخ بالا را، که در حقیقت ترمیم‌کننده استدلال بر خدای ساعت‌ساز است، در این استدلال مندرج کنیم، به شکل زیر در می‌آید:

مقدمه اول: ساعت - پس از ساخته شدن و به کار افتادن - در کار کردن از سازنده‌اش، ساعت‌ساز، بی‌نیاز است؛ چرا که:

(۱) کار ساعت ناشی از عملکرد عوامل - یعنی اجزاء - موجود در ساعت است، و:

(۲) این عوامل در عملکردشان به سازنده ساعت نیاز ندارند؛ چون:

(۳) عملکرد این عوامل یکنواخت<sup>۵</sup> است، و به علاوه:

(۴) عملکرد این عوامل ناشی از ذات آنهاست و برای آنها ضروری است.

مقدمه دوم: طبیعت نیز، همانند ساعت، دارای ویژگی‌های یاد شده است؛ یعنی؛

(۱) کار طبیعت ناشی از عملکرد عوامل طبیعی - یعنی اجزاء - موجود در طبیعت است، و:

(۲) این عوامل در عملکردشان به سازنده طبیعت، خداوند، نیاز ندارند؛ چون:

(۳) عملکرد این عوامل یکنواخت است، و به علاوه:

(۴) عملکرد این عوامل ناشی از ذات آنهاست و برای آنها ضروری است.

نتیجه: طبیعت نیز، همانند ساعت - پس از ساخته شدن (آفرینش) و به کار افتادن - از سازنده‌اش، خداوند، بی‌نیاز است و مستقلاً استمرار وجود دارد و کار می‌کند.

### ۳. بررسی استدلال

آیا استدلال بالا درست است؟ پاسخ منفی است. در قیاس بالا، در مقدمه اول، هر چهار گزاره درست‌اند، ولی به زودی خواهیم دید که در مقدمه دوم، گزاره دوم درست نیست، گرچه بقیه گزاره‌ها درست‌اند. پس مقدمه دوم، که در آن فرض شده است که طبیعت در همه امور ذکر شده مشابه ساعت است، نادرست است؛ یعنی، علتی که موجب بی‌نیازی آنچنانی ساعت از ساعت‌ساز شده است (مجموع امور یاد شده) در طبیعت وجود ندارد و در نتیجه، قیاس تشبیه مورد بحث عقیم است. به تعبیر دیگر، از اینکه عوامل طبیعی دخیل در کار ساعت دارای عملکردی یکنواخت و ضروری‌اند می‌توان نتیجه گرفت که این عوامل در عملکردشان به

ساعت‌ساز محتاج نیستند، اما از اینکه عوامل طبیعی دخیل در کار طبیعت دارای عملکردی یکنواخت و ضروری‌اند نمی‌توان نتیجه گرفت که این عوامل در عملکردشان به خداوند محتاج نیستند.

اکنون، چرا در یکی یکنواختی و ضرورت عملکرد موجب بی‌نیازی از سازنده است ولی در دیگری چنین نیست؟ این تفاوت ناشی از چیست؟ این تفاوت ناشی از نوع رابطه ساعت‌ساز و خداوند با این عوامل است؛ رابطه خداوند با عوامل دخیل در طبیعت و رابطه ساعت‌ساز با عوامل دخیل در ساعت با یکدیگر فرق دارند؛ دو نوع رابطه‌اند نه یک نوع رابطه. خداوند علت فاعلی عوامل طبیعی دخیل در کار طبیعت است ولی ساعت‌ساز علت فاعلی عوامل دخیل در کار ساعت نیست. پس رابطه خداوند با عوامل طبیعی رابطه فاعل با فعل است که مقتضی نیازمندی این عوامل است به خداوند، چه در آغاز پیدایش و شروع کار و چه در استمرار وجود و ادامه کار، و لهذا طبیعت، که رفتارشان ناشی از همین عوامل است، در هر حال به خداوند نیازمند است، اما رابطه ساعت‌ساز با عوامل مزبور چنین نیست، بلکه به گونه‌ای است که صرفاً ایجاب می‌کند که ساعت در آغاز پیدایش و شروع کار محتاج ساعت‌ساز باشد و نه در استمرار وجود و ادامه کار. بنابراین، باید فرق این دو نوع رابطه را توضیح داد. بهتر است توضیح فرق این دو نوع رابطه را با تحلیل مفهوم ساختن آغاز کرد؛ چرا که واژه «ساختن» هم برای رابطه خداوند با طبیعت به کار رفته است و هم برای رابطه ساعت‌ساز با ساعت: خداوند سازنده طبیعت است، همچنانکه ساعت‌ساز سازنده ساعت است. بنابراین، تحلیل این واژه و تعیین اینکه آیا در هر دو مورد به یک معنا به کار رفته است یا نه به ما کمک می‌کند تا به تفاوت دقیق این دو رابطه پی ببریم.

### ۳-۱. تحلیل رابطه ساختن

ساختن ساعت شامل مراحل زیر است:

۱) مرحله طراحی: موادی که اجزاء ساعت را تشکیل می‌دهند خود به خود اقتضا ندارند که شکل اجزاء ساعت را داشته باشند و در هیئت ساعت با هم ترکیب شوند به طوری که غایت و هدفی که از ساعت منظور است برآورند. بنابراین، باید قبل از هر چیز نقشه و طرحی تهیه کرد که در آن پیش‌بینی شده باشد که، با توجه به خواص طبیعی موجود در آنها، چگونه باید آنها را شکل داد و ترکیب کرد تا غایت و هدف مورد نظر را برآورند. آشکار است که این کار احتیاج به شناخت خواص مواد موجود در طبیعت و به عبارت دیگر، احتیاج به شناخت قوانین طبیعت دارد، به علاوه محاسبه و خلاقیت ذهنی طراح.

۲) مرحله تولید اجزاء و قطعات: یعنی، گرد آوردن مواد لازمی که از پیش در طبیعت موجودند - و در نتیجه، لازم نیست که ساعت‌ساز آنها را بیافریند - و سپس شکل دادن به آنها مطابق با آنچه در طرح در نظر گرفته شده است، به طوری که اجزا و قطعات لازم برای ساعت آماده شوند.

۳) مرحله ترکیب اجزاء: یعنی، آرایش آنها به نحوی که در طرح منظور شده است.

اما ساختن طبیعت شامل چه مراحل است؟ به نظر فیلسوفان، آفرینش طبیعت شامل مرحله طراحی نیست؛ چرا که از آنچه در مرحله طراحی ساعت گفتیم، می‌توان دانست که طراحی‌ای که تاکنون از آن بحث می‌کردیم همواره با دو ویژگی همراه است: اول اینکه چون نوعی فعالیت ذهنی انسان است، طبعاً طراح از این فعالیت برای خود هدف و غایتی را در نظر دارد؛ یعنی، او می‌خواهد با به کارگیری مواد موجود در طبیعت به هدف و غایت خاصی که فعلاً فاقد آن است دست یابد و بدین وسیله نیاز خود را مرتفع سازد و کاملتر شود، و دوم اینکه مواد مزبور خود به خود به طور طبیعی اقتضا ندارند که چنین غایتی را برآورند، از این رو، طراح ناچار است که با توجه به خواص طبیعی و حرکت‌های طبیعی مواد مذکور، شکل‌های گوناگون و در نهایت، ترکیبی خاص را که به غایت مورد نظرش منجر می‌شود بر این مواد



تحمیل کند. اما هیچ یک از این دو ویژگی را خداوند و طبیعت ندارند؛ چرا که اولاً، خداوند کامل مطلق است و فاقد هیچ کمالی نیست تا برای دستیابی به آن و کاملتر شدن به طراحی و نقشه‌کشی نیازمند باشد؛ به عبارت دیگر، خداوند از آفرینش طبیعت غایت و هدفی را برای خود منظور نداشته است، بلکه غایت و هدفی را برای خود موجودات طبیعی منظور داشته است؛ یعنی، آنها را آفریده است تا بتدریج به کمال نهایی خود برسند؛ و ثانیاً، برای رسیدن به همین غایت هم لازم نیست که آنها را به حرکت‌های تحمیلی و ترکیبات قسری وادارد، بلکه توجه به این غایت، یعنی توجه به کمال نهایی و حرکت به سوی آن، جزء وجود این موجودات است. وجود این موجودات به نحوی است که به طور طبیعی افعال و حرکاتی را اقتضا دارند که به تکامل آنها می‌انجامد. پس لازم نیست که با افعال و حرکات تحمیلی و با ترکیبات قسری آنها را به برآوردن غایت مزبور وادارد.

در اینجا نکته‌ای هست و آن اینکه بی‌تردید جهان مخلوقات، که شامل طبیعت هم هست، دارای نظام خاصی است که به نظر فیلسوفان، به مقتضای این نظام، دارای بیشترین میزان خیر و کمترین میزان شر است و در نتیجه، بهترین نظام ممکن، و به اصطلاح نظام احسن، است و طبعاً می‌توان جهان‌های بی‌شمار دیگری را با نظام‌های دیگری تصور کرد غیر از این نظام فعلی که واجد خیر کمتر یا شر بیشتری هستند و آشکار است که خداوند به نظام احسن عالم است و آن را طبق علم خود آفریده است. با توجه به این نکته، ممکن است علم خداوند به نظام احسن را طرح الهی جهان دانست و خداوند را، به دلیل دارا بودن این علم، «طراح طبیعت» نامید. اما در این صورت باید توجه داشت که این چنین طراحی‌ای از نظر معنا و مفهوم با طراحی‌ای که تاکنون از آن بحث می‌کردیم به کلی فرق دارد؛ زیرا طراحی‌ای که تاکنون از آن بحث می‌کردیم نوعی فعالیت است - چون از نوع تفکر است که نوعی فعالیت ذهنی است - و طبعاً می‌توان آن را جزء مراحل ساخت شیء به حساب آورد، در حالی که طراحی به معنای عالم

بودن خداوند به نظام احسن اساساً از نوع فعالیت نیست؛ زیرا برای خداوند فعالیتی ذهنی به نام تفکر متصور نیست، بلکه صفتی ذاتی است که عین وجود الهی است و طبعاً نمی‌توان آن را جزء مراحل ساخت طبیعت به حساب آورد. نتیجه اینکه ساخت طبیعت شامل مرحله‌ای به نام «طراحی» نیست، بلکه تنها شامل دو مرحله ایجاد و ترکیب است که ذیلاً به آنها می‌پردازیم.

۱) مرحلهٔ ایجاد اجزا: طبیعت یک کلّ است که شامل اجزایی است. این اجزا کدام‌اند؟ از دیدگاه علمی، این اجزا همان ذرات بنیادی فیزیک‌اند به علاوهٔ نیروهای فیزیکی که این ذرات را در قالب ترکیباتی همچون اتم‌ها و ملکول‌ها و غیره در می‌آورند. بدین ترتیب، هر یک از الکترون‌ها و نیز هر یک از دیگر ذرات بنیادی موجود در طبیعت و همچنین هر یک از نیروهای فیزیکی که در هر یک از اتم‌ها و مولکول‌ها و دیگر ترکیبات موجود در طبیعت هست یک جزء از اجزاء جهان طبیعت است. از دیدگاه فلسفی، علاوه بر آنچه گفته شد، هر ترکیبی از ذرات بنیادی فیزیک که خود دارای اثری غیر از برآیند آثار اجزا است نیز خود یک موجود حقیقی و یک پدیده واقعی طبیعی است و از اجزاء جهان طبیعت به شمار می‌رود. بنابراین، گذشته از ذرات بنیادی فیزیک و نیروهای فیزیکی مزبور، هر یک از اتم‌های موجود در هر یک از عناصر، هر یک از مولکول‌های موجود در هر یک از مرکبات شیمیایی، هر یک از موجودات تک سلولی، هر یک از سلول‌های موجود در بدن جانداران، هر یک از اندام‌های بدن هر یک از جانداران و بالاخره هر یک از بدن‌های هر یک از جانداران نیز خود یک جزء از اجزاء جهان طبیعت است. ما موقتاً از دیدگاه فلسفی صرف نظر می‌کنیم و بحث را بر اساس دیدگاه علمی پی می‌گیریم و نشان می‌دهیم که حتی بر اساس این دیدگاه نمی‌توان ساختن طبیعت را همانند ساختن ساعت دانست و در پایان به دیدگاه فلسفی بازمی‌گردیم.

چنانکه گذشت، طبق دیدگاه علمی، طبیعت یک کلّ متشکل از اجزاست و اجزاء آن عبارتند از الکترون‌ها و دیگر ذرات بنیادی موجود در طبیعت و همچنین نیروهای فیزیکی کارگر در این ذرات. اما می‌دانیم موادی که اجزا و قطعات ساعت از آنها ساخته می‌شود از پیش در طبیعت موجودند و احتیاجی نیست که ساعت‌ساز آنها را بیافریند. او فقط آنها را شکل می‌دهد و در هیئت خاصی ترکیبشان می‌کند. حال آیا اجزاء طبیعت، یعنی ذرات بنیادی و نیروها، هم این چنین‌اند؟ آیا آنها هم به آفرینش و ایجاد نیازمند نیستند؟ ممکن است گفته شود که پاسخ این پرسش بستگی دارد به اینکه این اجزا را ازلی و قدیم بدانیم یا حادث. اگر ازلی و قدیم باشند، به ایجاد و آفرینش نیازمند نیستند و اگر حادث باشند، باید خداوند را آنها بیافریند و ایجاد کند. غالباً دانشمندان ملحد آنها را ازلی و قدیم و، به همین دلیل، از خداوند بی‌نیاز می‌پندارند و دانشمندان الهی آنها را حادث و، به همین دلیل، نیازمند به خداوند می‌دانند. اما به نظر فیلسوفان این اجزا در هر حال به آفرینش و ایجاد خداوند نیازمندند و قدیم یا حادث بودن آنها در نیازمندی آنها به خداوند یا بی‌نیازی آنها از خداوند تأثیری ندارد؛ زیرا مناط نیازمندی به علت، حدوث نیست تا در صورت حدوث این اجزا آنها را نیازمند به علت و در صورت قدم آنها را بی‌نیاز از علت بدانیم، بلکه مناط نیازمندی به علت امکان است؛ شئی که ذاتاً ممکن است، به دلیل امکان ذاتیش، به علت نیازمند است، خواه قدیم و ازلی باشد و خواه جدید و حادث.<sup>۱</sup> و چون هر یک از اجزاء مورد بحث ممکن بالذات است، نیازمند به علتی است که آن را ایجاد کند، که علت مذکور یا خود خداوند است و یا در نهایت به خداوند منتهی می‌شود و به او محتاج است. پس هر یک از این اجزا برای موجود بودن محتاج به ایجاد خداوند و آفرینش اویند.

ممکن است پرسیده شود: چگونه می‌توان تصور کرد که چیزی ازلی باشد و در عین حال ایجاد شود؟ ازلی یعنی چیزی که همیشه وجود داشته و هرگز معدوم نبوده است؛ پس ایجاد

کردن شیء ازلی یعنی وجود دادن به چیزی که وجود دارد؛ چگونه ممکن است به چیزی که وجود دارد دوباره وجود داد؟ پاسخ این سؤال را باید در نوع رابطه معلول با علت فاعلی، که وجودبخش است، جستجو کرد. چنین نیست که علت فاعلی با فعلی به نام «دادن» وجود را از جایی برمی دارد و به معلول می دهد، بلکه اولاً، معلول چیزی نیست جز همان وجودی که علت اعطا می کند و ثانیاً، این وجود نیز چیزی جز ایجاد یا دادن وجود، که فعل علت است، نیست. به تعبیر دیگر، اینکه گفته می شود: «معلول» یا «وجود معلول»، در اثر «ایجاد علت» محقق می شود سخنی است نادرست. درست این است که بگوییم معلول یا وجود معلول همان خود ایجاد علت است، پس معلول چیزی نیست جز همان خود فعالیت و ایجاد علت.<sup>۷</sup> اکنون این قانون درست است که به چیزی که وجود دارد نمی توان دوباره وجود داد، اما باید توجه داشت که این قانون هنگامی مصداق می یابد که وجود آن چیز غیر از دادن وجود به آن چیز باشد؛ یعنی، وجودش غیر از ایجاد علت باشد؛ چرا که در این صورت، علت با عمل ایجاد و «دادن وجود»، یا خود همان وجودی را که شیء داراست به آن می دهد که امری است محال، و یا وجود دیگری را به آن می دهد که، علاوه بر اینکه شیء از چنین وجودی بی نیاز است، مستلزم این است که یک شیء با دو وجود موجود باشد که محال است. اما اگر «وجود شیء» عیناً همان «دادن وجود به آن شیء» باشد، در چنین جایی اصلاً معنای اینکه «شیء وجود دارد یا موجود است» این است که «علت در حال ایجاد شیء است» و در نتیجه «ایجاد موجود» به معنای «موجودی که عین ایجاد است» می باشد نه به معنای «موجودی که دوباره به آن وجود می دهند» و بنابراین مشکلی وجود ندارد.

(۲) مرحله ترکیب اجزا: یعنی، ترکیب ذرات بنیادی در قالب اتم های عناصر گوناگون و ترکیب اتم ها در قالب مولکول های انواع مرکبات و آرایش مولکول ها در قالب انواع اجسام محسوس و در نهایت، آرایش اجسام محسوس و پیدایش جهان طبیعت به شکلی که می بینیم.

آشکار است که ترکیب اجزاء طبیعت و همچنین آرایش‌های گوناگونی که لحظه به لحظه در طبیعت پدید می‌آیند ناشی از عوامل طبیعی کارگر در طبیعت است که چیزی جز خود اجزاء طبیعت - ذرات بنیادی و نیروها- نیستند، ولی ترکیب اجزاء ساعت نتیجه حرکت‌های ارادی ساعت‌ساز است. بنابراین، مرحله ترکیب اجزا در ساعت و طبیعت فرق دارد.

پس به اختصار واژه «ساختن» هنگامی که برای ساعت به کار می‌رود اشاره دارد به (۱) طراحی ساعت؛ (۲) تولید اجزا و قطعات ساعت؛ (۳) ترکیب این قطعات؛ و همین واژه هنگامی که برای طبیعت به کار می‌رود اشاره دارد به (۱) ایجاد اجزاء طبیعت؛ (۲) ترکیب این اجزا.

### ۳-۲. مقایسه ساختن ساعت و ساختن طبیعت

اکنون به سؤالی که مطرح کردیم بازگردیم: آیا واژه «ساختن» در هر دو مورد به یک معنا به کار رفته است؟ پاسخ منفی است. صحت این مدعا با مقایسه مراحل بالا روشن می‌شود. بررسی مرحله طراحی قبلاً گذشت. از مقایسه و بررسی بیشتر مرحله ترکیب، به دلیل اینکه تأثیر چندانی در بحث ندارد، نیز صرف نظر می‌کنیم و فقط مرحله تولید اجزا را در ساعت با مرحله ایجاد اجزا در طبیعت به تفصیل بررسی و مقایسه می‌کنیم.

عمده چیزی که سبب شده است واژه «ساختن» در ساعت و طبیعت به دو معنا به کار رود تفاوت این دو در مرحله مذکور است. ساعت‌ساز، برخلاف خداوند، ایجاد کننده نیست، او قطعات و اجزای لازم برای پیدایش ساعت را ایجاد نمی‌کند. مواد لازم برای این قطعات، مانند انواع فلزات، در طبیعت موجودند. ساعت‌ساز اولاً، این موارد را از منابع ذی‌ربط گردآوری می‌کند و ثانیاً، با برش یا سوراخ کردن یا خم کردن و امثال این حرکات آنها را به شکل‌های گوناگونی که از قبل طراحی شده‌اند در می‌آورد. اگر دقت کنیم کار ساعت‌ساز در مرحله تولید اجزای ساعت صرفاً ایجاد نوعی حرکت است در بخشی از مواد یا کل آنها. گردآوری مواد نوعی حرکت مکانی در آنهاست، حتی استخراج مواد از منابع طبیعی در حقیقت

جداسازی آنها از سایر مواد است و بیش از نوعی حرکت نیست. همچنین سوراخ کردن یا برش دادن یک ماده به معنای جابجایی و حرکت مکانی بخشی از آن ماده است و بالاخره، خم کردن ماده جز به معنای تغییر وضعیت آن ماده، که تنها با حرکات وضعی و مکانی در آن ماده امکان پذیر است، نیست. همه تصرفاتی که ساعت ساز در این مرحله در مواد می کند در نهایت به نوعی حرکت در آن ماده باز می گردد. البته ساعت ساز مستقیماً فقط علت حرکات دست های خویش است، اما این حرکات نیز سبب حرکات ابزارها و آنها نیز سبب حرکات مورد بحث می شوند، پس ساعت ساز به طور غیرمستقیم علت حرکات مورد بحث است. در هر حال، بعد از اینکه این حرکات در مواد به وجود آمدند و این مواد شکل های مورد نظر را پیدا کردند، خود نیروهای طبیعی موجود بین اجزا و مواد است که این شکل های تازه را از این پس حفظ می کنند. اگر این نیروها نباشند، مواد به جای اول خود باز می گردند و قطعه شکل مورد نظر را از دست می دهد، بلکه اصلاً از ابتدا چنین شکلی به خود نمی گیرد. پس علت فاعلی وجود این اشکال و اوضاع در مواد تهیه شده همانا نیروهای فیزیکی موجود در بین مواد است نه ساعت ساز یا حرکات وی. بنابراین، ساعت ساز یا حرکات او نه تنها خود موادی را که قطعات از آنها به وجود آمده اند ایجاد نمی کند، بلکه حتی شکل های گوناگون این مواد را هم ایجاد نمی کند و در نتیجه، هیچ نوع فاعلیتی نسبت به این اجزا و قطعات ندارد.

ممکن است پرسیده شود: پس نقش ساعت ساز و حرکات او در فرایند تولید قطعات چیست؟ بهتر است پاسخ این سؤال را با ذکر مثالی ارائه کنیم. خط  $AB$  و نقطه  $O$  را در وسط آن در نظر می گیریم. فرض می کنیم جسمی مانند  $M$  در نقطه  $A$  قرار دارد و می خواهد با حرکت بر روی مسیر  $AB$  به نقطه  $B$  برسد. با این مفروضات، آشکار است که این جسم برای پیمودن  $OB$  باید قبلاً  $AO$  را پیماید، ممکن نیست بدون پیمودن  $AO$  بتوان  $OB$  را پیمود. مع الوصف، پیمودن  $AO$  مستقیماً هیچ نقشی در پیمودن  $OB$  ندارد. نه فاعل آن است نه قابل

آن و نه غایتش. به طور کلی، هر جزء فرضی از هر حرکتی نسبت به جزء فرضی بعدی آن همین گونه است. به همین دلیل، هیچ جزء فرضی از حرکت اجزاء، علت تامهٔ جزء بعدی نیست. حال نقش حرکت‌هایی که در مواد تحقق می‌پذیرند تا این مواد به شکل پیش‌بینی شده در طرح در آیند نیز همین است. فرض کنید قطعه‌ای از فلز را باید خم کنیم. حرکتی که در اجزاء این قطعه پدید می‌آید تا به خمیدگی مطلوب برسد نسبت به حالت خمیدگی نهایی قطعه، که مطلوب است، دقیقاً همانند حرکت M است بر روی مسیر AO نسبت به حرکتش بر روی مسیر OB. همان نقشی را که نیمه اول یک حرکت نسبت به نیمه دومش دارد، نیز حرکت اجزای قطعهٔ مزبور نسبت به خمیدگی نهایی قطعه، که حالت سکون این حرکت است، دارد. به عبارت دیگر، حرکت‌های مزبور در حکم گام اول‌اند و شکل‌های پیش‌بینی شده در طرح ساعت، که در نهایت حاصل می‌شوند، در حکم گام دوم؛ دقیق‌تر بگوییم، شکل‌های مزبور پایان و منتها الیه حرکت‌های مذکورند و هیچ حرکتی از اجزای علت تامه منتها الیه خود نیست. در فلسفه، این نوع نقش را «اعداد»<sup>۱</sup> می‌گویند. نقش نیمهٔ اول یک حرکت نسبت به نیمهٔ دومش اعداد است نه ایجاد یا قبول یا غایت، و بالتبع نیمهٔ اول یک حرکت نسبت به نیمهٔ دومش «معدّه» یا «علت معدّه» است نه علت فاعلی یا قابلی یا غایی. بناً نیز نسبت به ساختمان علت معدّه است.<sup>۲</sup> به اختصار، حرکت‌های مورد بحث نسبت به شکل مطلوب قطعات، که در نهایت حاصل می‌شوند، معدّتند و در نتیجه، حرکت‌های ساعت‌ساز هم، گرچه برای حرکت‌های مزبور علت فاعلی‌اند، نسبت به قطعات مزبور معدّتند و هم‌چنین خود ساعت‌ساز هم، گرچه نسبت به حرکات خویش و بالتبع نسبت به حرکات مواد مزبور که ناشی از حرکات ساعت‌سازاند فاعل است، نسبت به قطعات حاصل شده معدّه است نه فاعل یا قابل یا غایت و در نتیجه، ساعت‌ساز از اجزای علت تامهٔ قطعات و اجزای ساعت نیست.<sup>۱</sup>

اکنون با حرکت قطعات متحرک ساعت در هنگامی که ساعت کار می‌کند پردازیم.<sup>۱۱</sup> حرکت همه این قطعات در نهایت معلول حرکت فنر است، و حرکت فنر معلول انرژی ذخیره شده در فنر است و تأثیر ساعت‌ساز یا هر کس دیگری که ساعت را کوک می‌کند در به کار انداختن ساعت فقط در این حد است که انرژی مزبور را به فنر انتقال می‌دهد. آشکار است که او خود نه این انرژی را ایجاد کرده است، زیرا این انرژی از خارج به بدن او انتقال یافته است و او هم از بدن خود به ساعت منتقل می‌کند، و نه اینکه آن را در فنر ذخیره کرده است؛ چرا که عامل ذخیره سازی انرژی در فنر همانا جنس خاص فنر است و لا غیر. ساعت‌ساز فقط انرژی را به فنر انتقال داده است و بس. نقش او در اینجا همانند نقش بنّاست در انتقال مواد به ساختمان. پس کوک‌کننده ساعت نسبت به ذخیره شدن انرژی، که عامل حرکت‌های قطعات گوناگون است، و طبعاً نسبت به خود این حرکت‌ها، فقط معده است و از اجزای علت‌تامه آنها نیست.

حاصل اینکه، ساعت‌ساز نسبت به عوامل دخیل در کار ساعت معده است، همچنین اگر او خودش کوک‌کننده ساعت باشد، نسبت به عملکرد این عوامل در هنگامی که ساعت کار می‌کند معده است نه فاعل، در حالی که خداوند فاعل عوامل طبیعی دخیل در کار طبیعت است و در نتیجه، با واسطه، فاعل عملکردهای این عوامل نیز هست.

نتیجه این مقایسه اینکه «ساختن خداوند طبیعت را» مستلزم این است که خداوند علت فاعلی عوامل طبیعی دخیل در کار طبیعت و علت فاعلی عملکرد این عوامل باشد و «ساختن ساعت‌ساز ساعت را»، بیش از این ایجاب نمی‌کند که ساعت‌ساز نسبت به عوامل دخیل در کار ساعت و نیز نسبت به عملکرد این عوامل علت معده باشد. به عبارت دیگر، رابطه خداوند با عوامل طبیعی و نیز رابطه خداوند با حرکات و عملکردهای این عوامل رابطه فاعل و فعل است



و رابطه ساعت‌ساز با عوامل دخیل در کار ساعت و همچنین رابطه‌اش با حرکات و عملکردهای این عوامل رابطه معدّ و فعل است.

### ۳-۳. فرق بین فاعل و معدّ

اکنون که معنای فاعل و معدّ معلوم شد و دانستیم که خداوند علت فاعلی عوامل طبیعی است و ساعت‌ساز علت معدّ عوامل کارگر در ساعت است، باید به فرقی مهم بین فاعل و معدّ اشاره کنیم. بنابر قانون ضرورت علی و معلولی، علت تامه شیء، که یا همان علت فاعلی است به تنهایی و یا شامل علت فاعلی و قابل و غایی است، شیء را واجب می‌کند.<sup>۱۲</sup> معنای دقیق این گفته این است که همان طور که علت فاعلی شیء، به تنهایی یا در صورت وجود علت قابل و غایی، شیء را موجود می‌کند، نیز، به تنهایی یا در صورت وجود علت قابل و غایی، شیء را ضروری الوجود می‌کند. پس فاعل همان طور که وجود بخش است، ضرورت بخش هم هست. هر نوع ضرورتی که در معلول هست از فاعل است و به اصطلاح فلسفی بالغیر است نه بالذات، گرچه از نظر منطقی بالذات باشد. به عبارت دیگر، اگر فرض کنیم که شیئی معلول است و فاعلی دارد، به این معناست که این شیء هنگامی هم که ضروری است - هر نوع ضرورتی که باشد - باز در خود این ضرورتش هم به فاعلش نیازمند است، گرچه همین ضرورتش آن را از دیگر اشیا - غیر از فاعلش - بی‌نیاز می‌کند. پس درست است که امکان بالذات سبب نیازمندی به علت، و از جمله سبب نیازمندی به فاعل است و در مقابل، ضرورت سبب بی‌نیازی است؛ با این حال، باید توجه داشت که ضرورت بالغیر فقط سبب بی‌نیازی از غیر فاعل، و از جمله سبب بی‌نیازی از معدّ، است، بر خلاف ضرورت بالذات، که سبب بی‌نیازی از هر چیزی است. این نکته فرق مهمی را بین فاعل و معدّ آشکار می‌سازد: شیئی که فاعل دارد، در هنگامی هم که ضروری است باز به فاعلش محتاج است، اما شیئی که معدّ دارد در هنگامی که ضروری است دیگر به معدّش نیازمند نیست. پس ضرورت بالغیر شیء را از

معدّ بی‌نیاز می‌کند، اما آن را از فاعل بی‌نیاز نمی‌سازد؛ چرا که معدّ ضرورت بخش نیست ولی فاعل ضرورت بخش است.

### ۳-۴. نتیجه تحلیل و مقایسه

اکنون به سؤال و پاسخی که قبل از تحلیل معنای «ساختن» مطرح کردیم باز گردیم. سؤال این بود: چرا در ساعت یکنواختی و ضرورت عملکرد عوامل دخیل موجب بی‌نیازی از سازنده - ساعت‌ساز - است ولی در طبیعت چنین نیست؟ در پاسخ گفته شد که علت این فرق آن است که ساعت‌ساز نسبت به عوامل کارگر در ساعت معدّ است ولی خداوند نسبت به عوامل طبیعی کارگر در طبیعت فاعل است. با توجه به فرق فاعل و معدّ که در بالا توضیح داده شد، معنای این پاسخ آشکار می‌شود: خداوند فاعل عوامل طبیعی است و فعل در هنگام ضرورت هم به فاعل خویش نیازمند است. بنابراین، گرچه عوامل مذکور عملکردی یکنواخت و ضروری دارند، این یکنواختی و ضرورتشان موجب بی‌نیازی آنها از خداوند نیست؛<sup>۱۳</sup> و لذا طبیعت، نه تنها در آغاز آفرینش و شروع کار، بلکه در استمرار وجود و ادامه کار هم به خداوند نیازمند است. چرا که کارکرد و رفتار طبیعت ناشی از عملکرد همین عوامل است،<sup>۱۴</sup> بلکه با توجه به اینکه این عوامل چیزی جز اجزاء طبیعت نیستند، سخن دقیق و درست این است که طبیعت خود مجموع این عوامل است و کارکرد و رفتار طبیعت هم برآیند عملکرد همین عوامل باشد. و نه اینکه کارکرد طبیعت ناشی از این عوامل است. اما ساعت‌ساز برای عوامل کارگر در ساعت فقط معدّ است و لذا این عوامل به سبب یکنواختی و ضرورت عملکردشان از او بی‌نیازند و بدون او وجودشان استمرار و کارشان ادامه می‌یابد<sup>۱۵</sup> و طبعاً ساعت بدون نیاز به ساعت‌ساز به کار خود ادامه می‌دهد؛ زیرا کار ساعت ناشی از عملکرد همین عوامل است،<sup>۱۶</sup> بلکه حق این است که کار ساعت جز برآیند عملکرد همین عوامل نیست.

تا اینجا این نتیجه به دست آمد که، ولو نظریه دانشمندان را مبنی بر اینکه اجزای طبیعت جز ذرات بنیادی و نیروهای فیزیکی نیستند بپذیریم و نیز حتی اگر بپذیریم که این ذرات ازلی و قدیم‌اند، باز طبیعت، چه برای موجود بودن و چه برای کارکردن، لحظه به لحظه به خداوند نیازمند است. پس از ماشین جهان نیوتن به هیچ وجه این نتیجه حاصل نمی‌شود که جهان یک آفرینش اولیه و یک به کار افتادن اولیه‌ای داشته که در آن به خداوند نیازمند بوده است و از آن پس نه. بلکه اولاً، هر جزئی از اجزای طبیعت وجودش عین ایجاد و آفرینش است؛ یعنی، یک ایجاد و آفرینش مستمر است و ثانیاً، هر فعلی که از هر یک از اجزای طبیعت سر می‌زند، هر چند با واسطه، حقیقتاً فعل خداوند است. پس خداوند، با ایجاد دائمی خود این اجزا و نیز با ایجاد افعال آنها دائماً در طبیعت دست‌اندرکار آفرینش و فعالیت و مداخله است. منتها چون فعالیت و مداخله خداوند اولاً، در طول عوامل طبیعی است - یعنی فعل این عوامل همان فعل خداوند است - نه در عرض آنها و ثانیاً، فعالیت است دائمی و مستمر نه اینکه گاهی باشد و گاهی نباشد و ثالثاً، به نحو یکنواخت و قانونمند صورت می‌پذیرد نه به نحو نامنظم. انسان آن را درک نمی‌کند و گمان می‌کند که خداوند پس از خلقت و به کار انداختن اولیه طبیعت دیگر در طبیعت مداخله‌ای ندارد. در حقیقت، استنباط ساعت‌ساز لاهوتی از ماشین جهان نیوتن ناشی از پیش‌فرض‌های فلسفی نادرستی است که در ذهن دانشمندان وجود داشته است نه اینکه مولود منطقی و فلسفی ماشین جهان نیوتن باشد.

#### ۴. بررسی مسئله از دیدگاه حرکت جوهری

شاید درک این مدعا مشکل باشد که هر جزئی از اجزای طبیعت، هر چند ازلی و ابدی باشد، یک ایجاد و آفرینش خداوند است؛ زیرا تصور اکثر انسان‌ها از معنای واژه «ایجاد» وجود بعد از عدم است؛ یعنی، هر گاه شیئی معدوم باشد و سپس موجود شود، می‌گویند که این شیء ایجاد شد؛ به تعبیر فلسفی، تصور رایج از «ایجاد شدن» همان «حادث شدن» و از «ایجاد کردن»

همان حادث کردن است. به همین دلیل، ازلی بودن شیء با ایجاد شدنش ناسازگار تلقی می‌شود. اکنون حتی اگر «ایجاد» را به همین معنا به کار ببریم، باز بنابر نظریه حرکت جوهری، خداوند به طور دائم و مستمر در حال آفرینش و ایجاد تک تک اجزای طبیعت است؛ چرا که بنابر حرکت جوهری هر جسمی با تمام عوارض و لواحقش در هر لحظه‌ای در حال نو شدن و پدید آمدن است. پس هر چند، به حسب ظاهر، به نظر می‌رسد که بسیاری از موجودات عالم طبیعت ثابت و باقی‌اند و هیچ تغییر و نو شدنی، و در یک کلام، هیچ نوع حدوث و ایجاد ندارند، به حسب واقع هیچ یک از موجودات عالم طبیعت در دو لحظه باقی نیست، بلکه در لحظه اول جزیی از آن موجود است و پس از آن این جزء معدوم می‌شود و به طور پیوسته جزء دیگری از آن حادث می‌شود و هكذا.<sup>۱۷</sup> بنابراین هر یک از اجزای طبیعت به طور پیوسته در هر لحظه در حال ایجاد شدن و آفریده شدن است و در نتیجه، در مورد هر یک از آنها به درستی می‌توان گفت که خداوند به طور پیوسته در هر لحظه در حال ایجاد و آفرینش آن است و نه اینکه در یک لحظه آن را می‌آفریند و از آن پس خود به خود باقی است و نیازی به آفرینش و ایجاد ندارد. به عبارت دیگر، هر جزء از اجزای طبیعت یک ایجاد و آفرینش مستمر خداوند است. پس خداوند به طور دائم و پیوسته در حال آفرینش و ایجاد تک تک اجزای طبیعت است.

##### ۵. بررسی مسئله از دیدگاه نظریه صورت و ماده

گذشته از حرکت جوهری، به نظر فیلسوفان، غیر از ذرات بنیادی فیزیک و نیروهای فیزیکی کارگر در بین آنها، طبیعت شامل موجودات و اجزای دیگری نیز هست: انواع صورت‌ها. مثلاً اتم اکسیژن صرف‌گردد آمدن تعدادی الکترون و پروتون و نوترون و سایر ذرات نیست که تبادل نیرو می‌کنند، بلکه گرد آمدن اینها و تبادل نیرو بین آنها و به عبارت دیگر، ترکیب این ذرات در آرایش یک اتم اکسیژن، صرفاً ماده مستعدی است برای آفریده شدن موجود

دیگری به نام «صورت اکسیژن» در آن تمام ترکیباتی که به پیدایش اثر جدیدی - که قابل فروکاستن به آثار اجزا نیست - منجر می‌شوند همین گونه‌اند. همراه با حصول چنین ترکیباتی، صورتی جدید در ترکیب آفریده می‌شود که قبلاً موجود نبوده است، برخلاف اجزای ترکیب شده که از پیش موجود بوده‌اند، خواه ذرات مزبور با هم ترکیب شوند و اتم‌های عناصر حاصل شوند، خواه عناصر با هم ترکیب شوند و انواع مولکول‌های ترکیبات گوناگون شیمیایی حاصل شوند و خواه مولکول‌ها ترکیب شوند و سلول‌ها به وجود آیند و خواه سلول‌ها ترکیب شوند و اعضا و اندام‌ها پدید آیند. در هر حال، همزمان با هر ترکیبی که به اثر جدیدی منجر می‌شود موجود جدیدی که «صورت» نام دارد آفریده می‌شود و بالعکس، با پاشیده شدن یک ترکیب، صورتی که در آن وجود دارد معدوم می‌شود.<sup>۱۸</sup> بدین ترتیب، حتی اگر فرض کنیم که ذرات بنیادی فیزیک و نیروهای فیزیکی ازلی‌اند و نیز مانند قبل فرض کنیم که «ایجاد» به معنای حدوث است و در نتیجه، اشیا فقط برای حدوث محتاج خداوندند، باز در هر لحظه‌ای در جهان طبیعت اشیا بی‌شماری در حال آفریده شدن‌اند، همچنان که اشیا بی‌شمار دیگری در حال اضمحلال‌اند؛ یعنی، خداوند در هر لحظه‌ای در طبیعت دست‌اندرکار ایجاد و آفرینش است و هرگز بی‌فعالیت نیست.

## ۶. خلاصه و مرور

ساعت‌ساز لاهوتی یا خدای ساعت‌ساز خدایی است که فعالیت او در طبیعت منحصر به ساختن و به کار انداختن طبیعت در آغاز خلقت است و از آن پس دخالتی در طبیعت ندارد. این تصور از خداوند پیامد استنباط فلسفی دانشمندان از مکانیک نیوتن است. نیوتن، با ارائه اصول مکانیک و کشف قانون گرانش عمومی و بیان آنها در قالب فرمول‌های ریاضی، جهان را همچون ماشین یا ساعتی دقیق و خودکار تصویر کرد که از اوضاع و احوال کنونی آن می‌توان اوضاع و احوال گذشته و آینده آن را پیش‌بینی کرد. به دنبال این تصویر، این قیاس به وجود

آمد: طبیعت همچون ساعت است و ساعت پس از ساخته شدن و به کار افتادن به ساعت‌ساز نیازمند نیست، پس طبیعت هم پس از ساخته شدن و به کار افتادن به خداوند نیازمند نیست. قیاس بالا قیاس تشبیه است و در صورتی منتج است که اثبات شود همان چیزی که وجه مشابهت طبیعت و ساعت است، خود علت بی‌نیازی آنچنانی ساعت از ساعت‌ساز است. به نظر دانشمندان، علت بی‌نیازی ساعت از ساعت‌ساز عملکرد یکنواخت و ضروری عوامل کارگر در ساعت است و این ویژگی در طبیعت هم هست. عوامل کارگر در طبیعت، یعنی اجزای عالم طبیعت، همانند ذرات بنیادی و نیروهای فیزیکی، عملکردی یکنواخت و ضروری دارند، پس طبیعت هم پس از ساخته شدن و به کار افتادن از خداوند بی‌نیاز است.

به نظر فیلسوفان، نظر دانشمندان درست نیست؛ زیرا این ضرورت از نظر فلسفی جز ضرورت بالغیر نمی‌تواند باشد و ضرورت بالغیر موجب بی‌نیازی از معده است ولی موجب بی‌نیازی از فاعل نیست. با توجه به این نکته، آنچه موجب بی‌نیازی آن چنانی ساعت از ساعت‌ساز است صرف یکنواختی و ضرورت عوامل کارگر در ساعت نیست، بلکه علاوه بر این، رابطه ساعت‌ساز با عوامل کارگر در ساعت نیز در این امر دخالت دارد. ساعت‌ساز نسبت به این عوامل معده است و لهذا یکنواختی و ضرورت عملکرد آنها موجب بی‌نیازی آنها از ساعت‌ساز است، اما خداوند نسبت به عوامل دخیل در طبیعت فاعل است، طبعاً یکنواختی و ضرورت عملکرد آنها موجب بی‌نیازی آنها از خداوند نیست. پس علت بی‌نیازی ساعت از ساعت‌ساز، در کار کردن، دو امر است: اول یکنواختی و ضرورت عملکرد عوامل دخیل در ساعت؛ دوم، معده بودن ساعت‌ساز برای این عوامل؛ و گرچه در امر اول طبیعت و ساعت مشابه‌اند ولی در امر دوم مشابه نیستند. پس در این قیاس تشبیه، علت بی‌نیازی ساعت از ساعت‌ساز همان وجه مشابهت ساعت و طبیعت نیست و لذا این قیاس منتج نیست.

دلیل اینکه خداوند فاعل عوامل طبیعی است ولی ساعت‌ساز نسبت به عوامل کارگر در ساعت معدّ است از تحلیل معنای «ساختن» معلوم می‌شود. ساختن ساعت شامل سه مرحله طراحی و تولید و ترکیب است ولی ساختن طبیعت شامل دو مرحله ایجاد و ترکیب است. گرچه مراحل ترکیب در طبیعت با مراحل ترکیب در ساعت تفاوت دارد، عمده تفاوت در مرحله تولید و ایجاد است. ایجاد خداوند اجزاء طبیعت را، که همان عوامل دخیل در طبیعت‌اند، به معنای فاعل بودن خداوند است نسبت به آن‌ها، اما تولید ساعت‌ساز قطعات و اجزاء ساعت را، بیش از این ایجاب نمی‌کند که ساعت‌ساز نسبت به آنها معدّ باشد. نتیجه اینکه ولو فرض کنیم که اجزای تشکیل دهنده طبیعت فقط ذرات بنیادی و نیروهای فیزیکی باشند، باز، بر خلاف ساعت، طبیعت در هر لحظه، چه در وجود و چه در کارکردن، به خداوند نیازمند است و بدون اراده خداوند نه طبیعتی هست و نه کارکردن آن. پس خداوند لحظه به لحظه در تمام ذرات و نیروها و حرکات طبیعت دخالت دارد. تازه اگر با فیلسوفان هم‌رأی شویم و به وجود صورت‌های گوناگون اعتقاد ورزیم، باید بپذیریم که علاوه بر آنچه گفته شد، در هر لحظه موجودات طبیعی بی‌شماری - صورت‌های گوناگون - آفریده می‌شوند و لهذا آفرینش خداوند منحصر به آغاز خلقت نیست. از همه اینها گذشته، بنابر حرکت جوهری هر لحظه همه طبیعت، شامل تمام ذرات و نیروها و لواحق و عوارض آنها، در حال ایجاد شدن‌اند و طبعاً هر لحظه خداوند در حال آفرینش کل طبیعت است.

پی نوشتها

۱. ایان باربور، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲)، ص ۵۰.
۲. خواجه نصیرالدین طوسی، اساس الاقتباس، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵)، ج ۲، ص ۳۳۳.
۳. مقصود از قانون، گزاره‌ای کلی و ضروری است که حاکی از رفتار یکنواخت و ضروری شیء است؛ به تعبیر دیگر، قانون همان تصویر ذهنی رفتار یکنواخت و ضروری شیء است.
۴. ر. ک. علم و دین، ص ۵۱.
۵. مقصود از یکنواختی رفتار این است که در اوضاع و احوال مادی مشابه رفتاری مشابه دارند، نه اینکه همچون جانداران، در اوضاع و احوال مادی مشابه ممکن است رفتارهای غیرمشابه داشته باشند.
۶. ر. ک. از همین نگارنده، درآمدی بر فلسفه اسلامی، (قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی «ره»)، ج ۳، فصل ۶.
۷. ر. ک. درآمدی بر فلسفه اسلامی، فصل ۸.
۸. اعداد یعنی آماده کردن، گویی معدن زمینه را برای اینکه فاعل آن را ایجاد کند آماده می‌کند.
۹. ر. ک. درآمدی بر فلسفه اسلامی، ص ۱۲۱ تا ۱۲۴ و فصل ۱۲، بویژه ص ۱۵۳ تا ۱۵۸.
۱۰. «فاعل» و «علت فاعلی» دقیقاً یک معنا دارند و ما در این متن به تناوب هر دو واژه را به کار می‌بریم.
۱۱. مسئله خدای ساعت‌ساز در عصر نیوتن مطرح شد و ساعت‌های آن عصر با فنر کار می‌کردند و احتیاج به کوک کردن داشتند. از این جهت کوک کردن نیز در خدای ساعت‌ساز مطرح شده است و لذا بهتر است نقش کوک کننده را نیز در کار کردن ساعت مشخص کنیم.
۱۲. ر. ک. درآمدی بر فلسفه اسلامی، فصل ۱۱.
۱۳. یعنی در مقدمه دوم از قیاس مورد بحث، از صدق گزاره‌های (۳) و (۴) نمی‌توان صدق گزاره (۲) را نتیجه گرفت.
۱۴. به دلیل گزاره (۱) از مقدمه دوم از قیاس مورد بحث.
۱۵. یعنی در مقدمه اول از قیاس مورد بحث، از صدق گزاره‌های (۳) و (۴) نمی‌توان صدق گزاره (۲) را نتیجه گرفت.
۱۶. به دلیل گزاره (۱) از مقدمه اول از قیاس مورد بحث.
۱۷. ر. ک. درآمدی بر فلسفه اسلامی، فصل ۱۷.
۱۸. ر. ک. درآمدی بر فلسفه اسلامی، ص ۱۸۰ تا ۱۸۴.



منابع

- باریبور، ایان، علم و دین، ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی، (تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۶۲)؛  
- طوسی، خواجه نصیرالدین، اساس الاقتیاس، (تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵)؛  
- عبودیت، عبدالرسول، درآمدی بر فلسفه اسلامی، (قم، مؤسسه آموزشی پژوهشی امام خمینی «ره»، چ ۳؛



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی



پرویشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی